

با توجه به اهمیت رشد ذهنی و عقلانی در تشکیل شخصیت ، موفقیت فردی ، رشد اجتماعی و ضرورت توجه هرچه کامل تر به رشد شناخت و اندیشه کودک در انتخاب هدف ها و شیوه های آموزش و پرورش ، ابتدا به بررسی نکاتی چند در این زمینه می پردازیم .

در بررسی مباحث عمده در این زمینه لازم است ابتدا به محدودیت های ذهنی - عقلانی در سنین آغاز کودکی اشاره داشت و این که معمولاً هم زمان با افزایش سن کودک ، به طور طبیعی ، برخی از توانایی های تازه ذهنی و عقلانی در او ایجاد می شود . توانایی های تازه در هر مرحله انسان را قادر به درک بهتر اموری می سازد که پیشتر فاقد آن بوده است . این گونه تواناییهای شناختی ، رفتار و زندگی فرد را تحت تأثیر قرار داده و توجه به آن می تواند در تعلیم و تربیت وی نقش موثری داشته باشد . به عنوان مثال ، اغلب کودکان در چهارسالگی درک درستی از برخی امور و واقعیت ها ندارند و قادر به انجام پاره ای از فعالیت های ذهنی نیستند ، حال آنکه همین کودکان معمولاً از هشت سالگی به بعد می توانند به طور طبیعی و بدون آموزش ، همان موارد را به درستی انجام دهند . همچنین کودکانی که اغلب در سن هشت سالگی توانایی درک مناسب از امور مجرد و انتزاعی را ندارند ، معمولاً با رسیدن به سنین نو جوانی قادر به انجام این گونه امور خواهند بود .

بطور کلی درک مفاهیمی چون کمیت ، سطح ، حجم ، وزن ، فضا ، فهم امور مجرد و انتزاعی به رشد ذهنی و شناختی فرد بستگی دارد . توانایی برخی فعالیت های ذهنی چون نگهداری ذهنی ، طبقه بندی و ردیف کردن اشیاء ، فرضیه سازی ، درک قضایای منطقی ، حل مسایل و مشکلات پیچیده که فرد با آن در ارتباط است ، با رشد شناختی مرتبط می باشد . رشد شناختی نیز در وهله اول مبتنی بر رشد طبیعی است.

گرچه محیط و تربیت در رشد شناختی و عقلانی انسان نقش برجسته دارد ، ولی موفقیت در تعلیم و تربیت در مرحله نخست به طبیعت فرد بستگی دارد و آمادگی طبیعی او را می طلبد . این امر

توسط محققان و روانشناسان تعلیم و تربیت مورد بررسی قرار گرفته و با نتایج و کاربردهای تربیتی مفیدی همراه بوده است .

از جمله این روانشناسان می توان به " ژان پیاژه " ^۱ و " ورنر " ^۲ اشاره کرد که بخش عمده تحقیقاتشان را به این زمینه اختصاص داده اند . در ادامه این فصل به بررسی دیدگاه و نظریاتشان می پردازیم .

دیدگاه پیاژه

از آنجا که کودکی هرفرد تا اندازه ای جلوه ای از بزرگسالی اش است ، پس مراحل رشد حائز اهمیت است . از نظر پیاژه تمامی کودکان یک سری مراحل رشد را طی می کنند تا به بزرگسالی برسند . همه کودکان ، این مراحل را به ترتیب ثابتی می گذرانند . در هر مرحله کودک مهارتهای حرکتی پیچیده تر و قدرت های شناختی فراوانی را کسب می کند .

پیاژه معتقد است ، که هر پژوهش در زمینه روانشناسی عملی ، باید از تحول آغاز گردد و این تشکیل مکانیزم های ذهنی کودک است که ماهیت و طرز کار آنها را در بزرگسال تبیین می کند و اساس روان شناسی کودک به نظر او ، تشکیل یک روش تبیینی برای روانشناسی علمی به طور کلی است .

" شاید بتوان گفت ، کار پیاژه در کشف شیوه تفکر و تکلم کودک ، چیزی همانند وضع و تدوین منطق به وسیله ارسطو است . یعنی همان طور که ارسطو قوانین تفکر درست در بزرگسالان را کشف کرد ، پیاژه قواعد تفکر نادرست را در خردسالان بازیافت و همچنان که ارسطو به شیوه مشایبی ، قدم به قدم مسیر تفکر صحیحی را باز نمود و سیر ذهن را از معلوم به مجهول با حرکت آهسته پیش چشم ما نمایش داد ، پیاژه نیز با آزمایش ها ، مشاهدات و پرسش و پاسخ های خود ، روش تفکر کودک را به ما نشان داد . با این تفاوت که پیاژه از راه مطالعه پاسخ های نادرست

کودکان ، به پا سخ صحیح پر سش های خویش دست یافت و با این تفاوت که معمولاً کودکان از بزرگترها می آموزند ، اما پیاژه بزرگسالی است که این همه را از کودکان ، آن هم غالباً کودکان خودش آموخته است . او تحقیقات خود را براساس روش بالینی بنا کرد ، روشی که دائماً تحول یافته و شرایط فنی کاربرد آن بارها تکمیل و تصریح شده است . " ۲

تغییرات اساسی که در توانائی شناختی تا سن قبل از دبستان (۲ تا ۶ سالگی) رخ می دهد ، اولین بار توسط پیاژه بررسی شد . در این فصل نظریات او را در باره رشد شناخت کودک و مراحل آن بطور مختصر مورد بررسی قرار می دهیم :

دوره حسی - حرکتی (از بدو تولد تا دو سالگی)

اعمال بازتابی فطری نوزاد در این مرحله شامل چنگ زدن ، مکیدن و حرکات دست ها و پاها است که تصادفی رخ می دهند . در این مرحله او فکر نمی کند ، بلکه عکس العمل نشان می دهد . درک کودک از جهان ، فقط محدود به اشیائی می شود که با آنها تجربه مستقیم دارد . در ابتدا فقط اعمالی که تصادفی کشف شده اند ، تکرار می شوند . اگر در این دوره ، طفل ، عروسکی که در بالای تختش آویزان است را بخواند ، عمل جستجوی چشم و چنگ زدن را تکرار می کند . رفته رفته ، ادراک های بینایی و لمسی گسترش می یابند و کودک فعالانه با محیط تعامل می کند و رفتارهای آموخته پیشین را به کار می بندد . برای مثال ، کودکی که استفاده از جغجغه را آموخته ، اسباب بازی های تازه اش را مانند آن تکان می دهد .

کودک در این مرحله می تواند ، مفهوم شیء دائم را کسب کند و قدرت شکل گیری تصاویر ذهنی اولیه اش افزایش می یابد و در این زمان قادر است ، انگاره اشیاء راحتی زمانی که در دید او

۳ - امین پور ، قیصر . شعر همچون بازگشت به کودکی . پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان ، سال اول ، شماره ۱ ، تابستان ۱۳۷۴ ، ص ۱۰

نیستند ، در ذهن خود نگه دارد . کودک در حدود هیجده ماهگی ، شروع به ساخت نمادهای ذهنی و به کاربردن واژه ها می کند . که این فرآیند را " نماد سازی " ^۴ می نامند .

او در این سن می تواند انگاره ای بینایی از توپ یا نمادی ذهنی از واژه توپ بسازد که نماینده شیء واقعی است ، یا برآن دلالت می کند . این باز نمود های ذهنی برای کودک مجال آن را فراهم می کند که وی اعمال ذهنی خود را در سطح مفهومی جدید تری انجام دهد و این نشانه ، گذر از مرحله حسی حرکتی به مرحله پیشین عملیاتی رشد است .